







در حمد کردگار که ملک او سرمد و دودام و حکیم او نمک و مدام آمده  
 همیشه همیشه

که بد راج و روح آدم را  
 واحد و واسع و مؤدود واحد  
 لعل در کوه و در دریاها  
 مدح او کار ماه و کار سنگ  
 راج او روح را تصور کرد  
 مهر او موی صیل مرام همه  
 راج او کاس را معطر کرد  
 راج او مهر همه صد و را  
 او دید ملک و مال و کوس و علم  
 او دید محو و سیر و صبح و سماع

حمد مر که گار عالم را  
 حاکم و عادل و سلام و حمد  
 و بودا رو محاسبه او را  
 حمد او در رفیع و در نیک  
 عطر او دهر را معطر کرد  
 سمع او سانج کلام همه  
 کاین او راج را معطر کرد  
 رطل او مصدیر شد و آمد  
 او دید علم و حکم و رحم و کرم  
 او دید عمر و مرگ و وصل و وداع

اودیدل و روح و علم و دین	اودیدل و روح و دین
اقرار که داد کوشش و علم	اقرار که داد کوشش و علم
کرم عام او حصار هم	کرم عام او حصار هم
حکم او محکم و بدام آمد	حکم او محکم و بدام آمد
درود و سلام	درود و سلام

سلام آل آدم را احمد محمود و محمد مودود

سرور دهر احمد و نسل	سرور دهر احمد و نسل
محرم ستر کردگار آمد	محرم ستر کردگار آمد
هم امام صوامع و سلای	هم امام صوامع و سلای
علم او مایه و حکم	علم او مایه و حکم
عصر او آمد اسب احصار	عصر او آمد اسب احصار
حاکم و عادل و امام آمد	حاکم و عادل و امام آمد
کامل عصر و حاصل اسرار	کامل عصر و حاصل اسرار
راه و رسم و عطا کرده	راه و رسم و عطا کرده
اوصلا داده اهل عالم را	اوصلا داده اهل عالم را

در حق خدا مادر رسول صلیم  
استاد سرور عالم  
استاد داد و عالم



در دعا و تسبیح و اذکار و نماز و اقامه نماز و...

اسم الله و اگر تمایل حاصل شود و دو کلمه آمده

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

و اذکار و نماز و اذکار و نماز و اذکار و نماز و...

در تسبیح و اذکار و نماز و...

کامل کارگر اهل کمال

عدل او کرده و عدل او کرده

مصلحت خصال همه و همه خصال

داده و داده و داده و داده

دوم او و دوم او و دوم او

در او و در او و در او و در او

سوال او و سوال او و سوال او

سرور ملک کرم حاکم عهد

حکم او و او و او و او و او

مرهم و درد دل مرهم و درد

کرده و کرده و کرده و کرده

اول او و او و او و او و او

عهد او و عهد او و عهد او

عمر او و عمر او و عمر او و عمر

در دعا و تسبیح و اذکار و نماز و اقامه نماز و...

در شرح حاکم کا مکار

حاکم عادل دار اسلام	داور کام ده د مالک ملک
کرم او همه را کام تمام	کام مردم کرم او همه دم
همه در کام دل اهل کلام	همه در کار دل اهل کرم
همه او در همه دلس مادم	کار او در همه حال آمده همه
آمده در کرم او همه کام	وام او را کرم عام و مرا
هوس اهل هوا کرد حرام	طبع اهل وین کرد حلال
سال و ماه و همه سال آمده تمام	دور ملک و ملک او را همه مگر
همه که کارگر آمد	همه دعاها که در سر کردم
مالک ملک و مال و کون و علم	صدر عدل و داد و رحم و کرم
عسل را امر او دل حاصل	صلح را داد او داد و دل
مردم علم و همه علمتا	مردم دهر و مکارم صلحا
در او مورد در و در و در	سر او محو و همه مکارم
عدل او کرد ملک را همه	داد او کرد و در هر را همه
داد او عدل را همه	کون او زعد را همه این همه
حکم او حاکم را همه صلاح	عدل او دارس حصار صلاح
همه او مالک و دایر همه	رحم او محو و همه صلاح

الذی فیہ منہاج و سبیل  
عالمین

عبدالواحد عباسی

در مدح حاکم عصر

نہایت

حاکم کل امور و حاکم کرام

مرحوم در دل اہل کمال

روز دوا و سالتاریم

داود غزل آمد و در آید داد

در کمال امان و در امان

مورد ادعیه و امر المراد  
موردی و در مورد مراد از این بارگاه ۱۳۱

آدمه او صاع حلال

ایده اورچارسس رابو ساول

نموده او و در پیغمبر

عمره و اندک علم و مال

و در روز اواده اعدا عیدم  
نیست ۱۲

در کمال او شمع داد و داد  
انسان ۱۲

مده او مالک ملک

برہ / در سالہ راہ و رسوم

در مدح حاکم عصر

سید الکرامہ علیہ السلام وکرم

الحکام کرم سرور ہمارے

از دین خود و از آموختن

الکتاب صومعه دایره اسلام

مازنی در گم او علم و حکم

طالع طالع اوهر عطا

عم و عابدی او و زور و المم

ہوا تو ر اور فتح ملوگ

اسماء و درم و لک و ستم

اور در ہجرت عالم اصلاح

م اور دو گاہ پر اہم

ابو حسان محمد بن عیسیٰ راہمہ

المعلم أو عالم دل - المحرم

اور وراثہ کرم براسالک  
بروندہ ۱۲۵



الحامد بجزای دولت افکندن بر او انقطاع مایه و الحقیقی فی القلوب علی سبیل الخیر فی الاشراف من الحق سبحانه و تعالی ملا و اسبطیه ۱۲ عالمگیری

در درج حاکم منسوج

حاصل کارگاه علم کرم  
کامل اهل کرم صدر آرم  
در همه ملک و ملک کرم  
رسم عدل همه او دارند هم  
کام علم و کرم و کرم و کرم

دور عالم و علامه عصر  
حاکم و عالم و معصوم و دهر  
ملک و ملک و دو عالم او را  
دارد او سکه عدل همه ملک  
هم کرم دارد و هم کرده روا

در درج حاکم عصر معدوح

کار کرم او مدد اهل کمال  
داده کرم او بوس اهل سوال

کام دل او کار کرم در حال  
او کرم عام و طبع کار همه

در درج حاکم و مالک و دهر

صلاح ملک ملک ملک ملک کرم  
ملک علو و ملک طهارم و ملک السلام  
دل مطهر او گوشت کرم آرم  
پهلو او در گه او مورد حصول کرم  
دعا و سالک او و سالک اسلام  
مراحم او همه مر اهل علم و اکرام  
معلم علم او را اصول علم کلام

امام و سر و صدر الممالک اسلام  
ملک محل ملک طبع و ملک ادراک  
هم معطر او در ملک آرم  
عطاء کامل او مصدر علو و هم  
رشتوم کامل او در صالح اعمال  
هم او و دهر همه کار ملک اصلاح  
مدت حکم او در حصول کرم حکم





چند رساله و الا ... آمد آموخته شود و اما

سید محمد علی صاحب دہلوی

سازگار است با کمال کرده است هم رساله می حلال

سیرت سماح دارد و سود و زیان ندارد همه مرام اورا صلح و محبت و احوال گردد

مصلح الاموال سماح آمد  
سکه سماح انجمن صلیبی آمد

عبدالغفور صاحب

کر و تمسک سلوک پر راہ ہلاک <sup>۱۲</sup> و دل تمسک ہلاک کر و امساک <sup>۱۳</sup>

در احوال یوم حلول اکل

و مهم بود در راه او او دارد محمل

سنگاه سالک حاض و طامع گردد و پیوسته ارجح و ملایم مدام دل سالک

روز ہفتہ دم الجہد و سہر لمحہ ملال دکر دل اور اس مکتبہ دار

میرکہ اور اچھڑ حرم دارد

آمدن هر ملک و مال حرام

داهم و دود پنهان و لا عدد دارم

وامرود دور رس محل دارد و در سیم دایم و دو عمل دار

مرگ معلوم هر کس که باشد

آئیں اور امداد کرو آ

تولید و توزیع

اسی طرح کہ وہ ایک ہی جگہ پر نہ رہے اور نہ اس کی تعلیم ہو۔

هر که در دهر مالدار آمد  
هرگاه در دل سالک و مال <sup>نما</sup> و داد ملک و مال <sup>مختار</sup> رود بدو <sup>مختار</sup> محاله در حصول علم  
و عمل سلوک کابل گردد و مرام لا طائل و حصه درو لعل و گوهر گردد <sup>مقتضی</sup>  
کوس و علم هر دو دهد و مرام <sup>مقتضی</sup> دام و دو آمد و درو لعل و گوهر  
دور و گوهر درو دلم آورد <sup>مقتضی</sup> دزد و الم کوس و علم آورد  
هر که کسل دارد او را حصول کام و وصول مرام محال آمده  
کسل را رده مدده در دل که کابل محال آمد وصال اهل کسل  
اهل هوا و بوسن ادر کسل آمد و کابلی مرام و سالک مسلک ابراهیم و مرام  
اهل هوا را غسل آمد کسل اهل بوسن را کسل آمد غسل  
اهل کسل را غسل آمد محال اهل عمل را کسل آمد محال  
هر که که کرد کام او حاصل و مرام وصال  
آنا او و اصل درگاه گردد که او را که امام راه گردد  
امد اتمام علوم ما و اعمال ما و حال ما و مال ما  
علم او کرد احاطه مرکل را لایه و سرور اگل و مل را  
کرده وصل و وداع ما معلوم کرده سمع و سماع ما معلوم  
کرده معلوم حال اهل دعا کرده معلوم درو اهل و لا



مهم هر دو عالم آمد دل حاصل عمر آدم آمد دل  
 دل ما کاشته بدام و داد کاش دل را مل و داد او داد  
 دل و آل مهموم و سالک مهموم را در محل واحد آرام محال آمد  
 گاه در کوه و در صحرا گاه در زود و گاه در دانا  
 الیم دلدار دل سالک مهموم را سرور آر د  
 و در دل آرام و آل مهموم را داد د

دل و لوله و داد دارد دل در دو عالم مراد دارد  
 آموده شوق او دل ما آموده و در او کل ما  
 دلدار ماه رود و کاکل مسلسل مو دارد هر که رود در راه و لای  
 و داد او آورد دل او در کاکل دلدار مسلسل مو گرم کرد  
 ساده ماهر و مسلسل سو دل عالم هلاک کاکل او  
 طره دلدار ماهر و کاکل و آرام  
 مسلسل مو صگره دارد و در هر گره صد دل سرور  
 طره او کام دل اهل دل کاکل او دایم دل اهل دل  
 وله در احوال در و دل دار

کلام لعل مو مهموم دل آرام دلهم را داد و در هر دم صد آرام  
 سواد و غصه دل کرده ام صند ز سواد گرم رود دارد و در و کام  
 میدان جای کشاده که در آن اوخت و گیاه



ولا یردیم مرو در طرّه او  
 دل سالک که دارد سیر الله  
 مد او که رسد در دلم را  
 دلاگر مالک ملک ملولیم  
 که دارد در سیر هر بود و صد دام  
 رسد در سمع او همواره انعام  
 که مهر او دهد اعلام آلام  
 مراد مهر او کرده الم رام  
 و که در حید در گاه کردگار

ویر او مورد و معاد همه  
 دیر او جانل صواعق ما  
 مهر او در دلم محصل دارد  
 در او متصل مراد همه  
 گری او سینه مدافع ما  
 در دلم مهر او محصل دارد

هر که رود در عالم و لا ووداد آورد  
 آموده سودا دل او آلوده درد گردد  
 سرم را مهر او آموده آورد  
 سواد که در سر محل کرده شکر بدم آورد  
 که در دل رو آورده دموع دوام دهد  
 در دل او درود دموع دوام

کرد در سر قتلول شکر بدم  
 ماه ما کام در دهن ما را  
 مسخه او مرا معاد آمد  
 گرم غم او مراد همه  
 کاسه وصل گردد نار  
 وصل او اصل مهر مراد آمد  
 حرم وصل او معاد همه



امام صومعه در سر هوس جو رود در دل طمع دار السلام دارد  
 پیش امام مسجد <sup>بیشتر</sup> خیال در انجام ازل دل <sup>۱۲</sup>  
 و موصدا را ده وصل و آذر دارد و هوس وصال کردگار  
 وصال دلدار مراد دل <sup>است</sup> گره طسره متعاد دل ما  
 سالکست <sup>در</sup> هوس و و آله مستموم در هر حال که زو آرد و در هر مسلک  
 که راه دارد مراد او وصل دلدار آید و مراد او وصال دلدار  
 اگر ز کوه سالک راه دارد و گرد رود کامل گاه دارد  
 مراد او وصول گوهر آید و مراد او حصول گوهر آید  
 اگر دارم سرادر کوه و صحرا و گردارم محل در رود و اما  
 بهم و در کوه و در صحرا مراد و داد او دل را مالک آید  
 و داد او دل را مالک آید و هر که در مسلک و لایسلوک کرده و زود راه و داد آورده  
 همواره انداد عالم والا محمد حال او گردد  
 هر که زو آورد و در او صمد روح او در رسید هر دم  
 هر که دارد وصل او دارم مقام ملک و مال سیرت و عمر دوام  
 وصل او در دل ما را داد و لعل او کام دل اهل و لا  
 وصل داد آورده نامول ما لعل او کام دل معلول ما  
 سالک را اگر در کار گره رود به دل مسرور دارد که <sup>مقصود</sup>

مسلک یعنی حالت و در هر مسلک و معاد او و مراد او و در هر مسلک  
 و در هر مسلک و در هر مسلک و در هر مسلک و در هر مسلک

که سناک گوهر حال و غلو محال و صد گره در کار او در آمده  
 هر دم مراد آورده در کار صد گره در کار او و طره دلدار صد گره  
 ماسول که گره و اگر دو و ملال شود در عدم آرد و بیشتر و رور و دهد  
 گر هر امسال رود داده ملال صد سرور آمد مراغب وصال  
 در هر روز آمد اگر عهد سرور محمد بشد هم الم دارد بیشتر و  
 گر سرورم را دوام آمد محال هم محال آمد دوام هر ملال  
 گر الم دارم و گرد آرم بیشتر هم سرور و هم الم دارم و  
 سناک اراده و وصل دلدار و هوس وصال  
 دل آرام دارد هرگاه و اصل گردد و او وصال گردد

کرد مسعود وصل او کارم همه دارم که وصل او دارم  
 در محال شنو آمده ام در کمال غلو آمده ام  
 محمد بشد که آه دل را کوه زان لدا را بهر و دل آرام مستلزل می کار کرد  
 هر دعار که در سجده کردم حسد نشد که کار اگر آمده  
 اسحاق صل بشکر وصل در کارم آمد و طاوس وصال در دام  
 دل آرام آمد و دل را دو ادا مراد و دل آه را داده  
 سرور و دل دهد وصل دل آرام دل هم را العمل او بهر دم دهد کام  
 وصال او دل هم را کرد بیشتر و سواد ملک دل را کرد محمود

صد عمر سلوک کردم که دو لمح وصال رو داد محمود و مسعود  
 حال او که تمام نوا و در مصیبت و صل دارد و بهر که او لمح  
 وصال دلدار رو دیند حاصل صد عمر <sup>شهر</sup> محصول او گردد  
 دو لمح که وصال او دهد و <sup>شهر</sup> سرورم رو دهد در بهر سرور  
 دوام و صل را و در دل به راه <sup>که طامع آمده مخمورم درگاه</sup>  
 به حرص و بهوار راه و دل <sup>طمع شد آمده در راه ران</sup>  
 قرار او رو بد و صل آزارم <sup>که حرص او کم آید در ره کام</sup>  
 اگر دور دور نگردد و دل را بهر و دلا آرام <sup>مور او در دل</sup>  
 رو که کاش <sup>دو وقت</sup> صبح لال و صال <sup>مارا عطا کرده دل را لوده مارا شیر</sup>  
 کاش <sup>دو دم</sup> صبح طلوع <sup>صد سرور آورده در دهر</sup>  
 ده مرا کاش <sup>دو دم</sup> صبح موسم گل <sup>موسم گل حلال گردد دل</sup>  
 و او را گیرد <sup>دو دم</sup> دل نگر و دلام <sup>روح شکر تمام کرد حرام</sup>  
 عهد گل <sup>دو دم</sup> موسم وصال آید <sup>کاش چهل عهد گل حلال آید</sup>  
 و لمح را در صومعه ملال رو داد ابل صومعه را و دایع کردم و صلا  
 را در گردن کرده و دو <sup>دو هفته</sup> کاسه مالا مال در کام دل در آوردم  
 در حال دل را <sup>دو هفته</sup> سرور رو داد و ملال مسطور رو در غم آورد  
 دار و دل <sup>دو هفته</sup> ماسخ گل و دل و در صومعه صد ملال دارد

سرود و روزه سوسن اسانس لاد و دوا آید و دوا و محرک سلسبا سرود و روزه گزیده  
 در فواید ۱۲ بار دانه بنیاد و محبت و دهن ۱۲ حبسند ۱۳ و پنج ۱۲  
 آورده کام دل سماع سرود و دهن آرام دل شکر و سرود  
 نغمه سرود دل سرود آمد نغمه سرود و روزه آمد

وله

سرود و روزه دل احمر آمد سرود و روزه دل احمر آمد  
 سرود و روزه دل اگر سرور سرود و روزه دل اگر سرور  
 سرود و روزه کام اهل عالم سرود و روزه کام اهل عالم  
 سرود و روزه کام را و اگر سرود و روزه کام را و اگر  
 سرود و روزه کام کرد مسعود سرود و روزه کام کرد مسعود  
 سرود و روزه سالک اهد کام سرود و روزه سالک اهد کام  
 سرود و روزه آرام دل ما سرود و روزه آرام دل ما  
 سرود و روزه دود و دل آمد سرود و روزه دود و دل آمد

وله

سلام ما رسد دل ای ما سلام ما رسد دل ای ما  
 همه محکوم حکم حاکم ما همه محکوم حکم حاکم ما  
 که او اصلاح داد و کار ما که او اصلاح داد و کار ما  
 همه با سرور سلا و ما همه با سرور سلا و ما

وله

سرور و دل را سرور و دل را  
 سرور و دل را سرور و دل را

گر و سوسه راه در دل آرد  
صد مرحله دور دارد دل را  
گر و سوسه کوه طور کردم  
در مسکات<sup>۱۲</sup> طور دارد دل را  
طریق<sup>۱۲</sup>

وله

سالک که خسر وصال آرد  
و اندک جوین محال دارد  
دارد دل با سرگل و گل  
در صومعه صد ملال دارد

وله

هر چه در دل وصال آمد  
در دل را دو محال آمد  
را حل هر حل و لا و و د ل و  
سالک مسکات<sup>۱۲</sup> کمال آمد  
صومعه ام مورد ملال آمد  
مالک ملک عالم و حال آمد  
در بد از تن بدام لال آمد

وله

هر و عالم سرور اهل دل  
صدرا و صد رضد و اهل دل  
هر که را و دار علم و حال داد  
امر آمد در امور اهل دل  
و او او در و دل مسطور کرد  
مورد و صد لجه طور اهل دل  
نور و روشنی بندی چکدا

وله

فصل مهر و داد کام اهل دل  
وصل او دار السلام اهل دل

لعل مهر و ابل دل داداده کام  
 طرقة دلدار دایم ابل دل  
 لا محنت<sup>بمشوق</sup> کرد کار مهر او  
 مهر و نه را اگر غم نام ابل دل  
 در دو او آمد مراد ابل حال  
 وصل او آمد مراد ابل دل

وله

آمر ای مالک ملک حکم  
 سالک ملک و لا ناید مبدایم  
 محرم سزا حد حاجت<sup>حکمت</sup> صمد  
 کاسه کاش حسد سحر در ابل حرم  
 مالک ملک و رنج باد هم صرح طبع  
 واسطه ملک رسل عایشه صبر کرم  
 حاکم ملک و نیک نوری<sup>نوری</sup> علم و عمل  
 بادم حرم و ابل مریم درد و الم

وله

دلهم در طرقة او دار و آرام  
 دلهم در طرقة او دار و آرام  
 دلهم را کاش وصل او دهد کام  
 دلهم را داد در بهر دم صد آرام

کلام لعل

مرا روداد الم مشهور کردم  
 بوم<sup>بوم</sup> اول مسموم را مسموم کردم  
 طلال و در دل را دور کردم  
 سوا و ملک و ل<sup>ل</sup> مسموم کردم  
 سوار گرفتم زود دارد و رو کام

مهر و دل مهر و دلدار مالک  
 دلهم رو کرده در راه صبا مالک  
 دلهم را در او هر لحظه مالک  
 ولاد و تسلیک او کرد و سالک

که او دل را دهد همواره الهام  
محال آمد وصال گوهر او  
که سر و آمد بلاکب عرعر او  
نوا و مایه و مادر او  
دل و مال و سرمه گرد سر او

در و گهر در دل داما که داد	اهل و لار است و سودا که داد
صالح و طالح همه معلوم او	عالم و آدم همه چگونگی او
و شوشه آژوم و حوا که کرد	در و گهر در دل داما که کرد
د او ر داد از سلامت و صمد	سدر و سار و داد او داد
همدم و محرم همه را در داد	کحل دو مرد و گم ناگرد او
کاسه دل را درم آموذ کرد	آه سحر را الم آلود کرد
داده او بهم الم و بهم سرور	کرده او دارد و مدار امور
دار و مدار همه معلوم او	اصل و اساس همه ششوم او
کرده او کوه که و مهر و ماه	داده او بهم کمر و بهم کلاه
طاس مه و مهر مدور که کرد	کاس گل و لاله معطر که کرد
کامل و اصل کرم عام او	سایط و لامع مه اسلام او
حکما را ادراک اسرار علوم او	مجال و علما را سلوک اول و ششاک کمال
او را ک و هواس و بهم مردم	در در ک کمال مدح او گم
هم خور و ملک در امر دارد	بهم ماه و سبک در امر دارد
سدر و گل و لاله حاسد او	مهر و مه و باله حاسد او
آغام العلماء و آنکم الحکما کرد	کار آمد که حرم کرم او صمد در و آرد
هر کس که در مهر و آرد کام	حاصل گردد و مرام او و اصل

نام این سبب که در این کتاب از اصول علم است



در دو عالم سجده و حال را  
 حال او محمود و مسعود آمده  
 در رسد صدق و اورا صد در  
 او بد اهل دوش را ملک مال  
 هم سما و هم زمک محکوم او  
 صلوات اهل سما و هوا و د و ا ماه  
 لا اله الا الله  
 در هوا لا اله الا الله  
 علی لا اله الا الله  
 صلوات لا اله الا الله

هر که در درگاه او آورده  
 هر که در درگاه او سود آمده  
 هر که سر در شده درگاه سود  
 او دهر اهل دل را عالم حال  
 آمد اسرار همه معلوم او  
 اسم اکرم و کلمه مکرم او و نور و علم او  
 مهر و مه نور و مائر که میه را  
 در سما لا اله الا الله  
 کرده معلوم در مدارس علم  
 کرده مر تشنوم در صوامع دل

وله

صد لا اله الا الله  
 صد لا اله الا الله

احمد لا اله الا الله  
 در دم مرگ روح را ماقول

وله

ملک ما لا اله الا الله  
 ملک ما لا اله الا الله  
 قلیم

سک ما لا اله الا الله  
 کرده در لوح اهل دل سطوح





هم ورا عدل و کوس و لوا <sup>نقاره و علم</sup>  
 در معارک ستموم <sup>جمع معرکه</sup> حمله او  
 ال او عالم و <sup>جمع هم بعضی</sup> عظیم آمد  
 روح اولاد و وزیر او را روح <sup>الایه</sup>

در دما و در آدم را او داده و کام اهل عالم را او کرده  
 در دما را دو رسول <sup>امده</sup> کرده کام را رسول <sup>امده</sup>  
 در دما را رسول داده و کام ما را رسول کرده و  
 او عالم را در اسلام آورده و مردم را اصلاح حال نال معلوم کرده  
 سرور کل رسل احمد مرسل آمد

ملوک اصدار حکم او در آمده و تمام تسلول او اعدای اسلام را بپاک کرده  
 داوید ماحمد مرسل سرور ماحمد مرسل  
 پیکر در سرور کلاه در سر ما سر ما کرده را و سرور ما

## وله

سرور کل حاکم ملک ملل <sup>سرور</sup>  
 عالم معصومه مهر و گرم <sup>چشم آلوده</sup>  
 اگر کم و آرم <sup>آبادانی</sup> سرور دار ما  
 مسال و مال همه معلوم او <sup>بسیار هم گفته</sup>

محرم سرور و علم علی  
 ناصر معصومه علم و حکم <sup>اندر عین کثرت</sup>  
 عالم و عامل دل و دلدار ما  
 ملک و ملک امده محکوم او <sup>بسیار هم گفته</sup>

اعمال او محمود و احوال او مسعود کاسه راح او بخت و راح کاس و طهر  
طلوع نوا مع در احوال او  
حدود بد از او موه که کرد

داده در دوم بار رسول الله و اوله کرد کا هم را رسول الله و  
تست تمام شد

المحمدیہ کی رسالت و رد الاسفار کہ ہم اس سحر حلال دار و دروہم  
ماہ حال رو در کمال آورده عدد دہ و دو صد و واحد

0111019-100

اسم محرر رساله

2409

09-

الكرنف

احسان

16

والله

وہابیہ عرب تصنیف

میں نے یہ قبول نہیں کیا

6

و نصلي

صلی اللہ علیہ

سر رسالہ محب

عالم محقق وخير المدقق

مفتی محمد رفیع الرحمن

هفت قلزم در شهر لکنؤ به محله فراش خانه وزیر گنج در مطبخ  
منظر العجائب با اهتمام نحیف و حقیر سیعاً به علی بنخیر طبع رسیده



150

१९१५ ५१५०

DUE DATE

		41	41
--	--	----	----

41 | 21

۱۲۵

4141

19150175

١٢٥

4141

१९१५०१२०

مثنوی سحر حلال و دورد الاسرار (غیر منقوط)

No